

بررسی اصلاح طلبی و نوگرایی از دیدگاه فرّخی یزدی (۱۳۱۸-۱۲۶۷ ش)

دکتر محمود صادق‌زاده*

چکیده

مفهوم اصلاح‌طلبی و تجدّدخواهی یکی از موضوعات اصلی، گسترده و متنوع در دوره مشروطه بود و روشن‌فکران و مشروطه‌خواهان، هر کدام برداشتی خاص از آن داشتند، که بعدها تناقضات و مشکلات بسیار تاریخی، فرهنگی و سیاسی ایجاد کرد. فرّخی یزدی نیز با توجه به گرایش‌های سیاسی و اندیشه‌های مسلکی و سبک انتقادی شدید خود، بطور جدّی به اصلاحات زیربنایی و انقلاب فکری و اخذ علوم و فنون غربی می‌اندیشید و در مبارزات سیاسی و قلمی، بدان می‌پرداخت. از این رو بیش‌ترین بسامد موضوعی سرمقالات وی «انتقادات مستقیم علیه حکومت و دولت خودکامه» و «مجلس پوشالی» و سپس «اصلاح طلبی، آرمان‌خواهی و نوگرایی» بود، که تاکنون تحقیقی مستقل در این باره پدید نیامده است. نگارنده در این نوشتار می‌کوشد براساس نتایج بازخوانی و تجزیه و تحلیل روزنامه‌ها، سرمقالات و اشعار فرّخی، از سه منظر زیر به نقد و بررسی دیدگاه‌های وی درباره اصلاح‌طلبی و نوگرایی بپردازد:

- الف - موانع و مشکلات بر سر راه مشروطه‌خواهی، اصلاحات انقلابی و فکری؛
- ب - ضرورت اصلاحات انقلابی و فکری و عوامل مؤثر در آن؛
- ج - شیوه‌های نوگرایی و اخذ علوم و فنون غربی.

کلید واژه

مشروطیت، فرّخی یزدی، مقالات و اشعار، اصلاح‌طلبی، نوگرایی غربی، اخذ علوم و فنون غربی، اولویت‌ها، آسیب‌ها.

* استادیار دانش‌گاه آزاد اسلامی - واحد یزد.



مقدمه

مفهوم تجدد و نوگرایی (و تعبیراتی از این دست) در دورهٔ مشروطیت، بسیار گسترده و متنوع است، ولی ویژگی تمام این مفاهیم (به لحاظ اوضاع اجتماعی و سیاسی ایران)، در برگزیدهٔ دیدگاه‌های انتقادی علیه استبداد سیاسی و مذهبی، آداب و رسوم خرافی، جهل و بی‌خبری عمومی و نیز ضرورت اخذ تمدن و فرهنگ و علوم و فنون غربی است.

دربارهٔ چگونگی روبه‌رویی با فرهنگ غربی و اقتباس از تمدن اروپایی، با وجود تحقیقات گسترده، هنوز جای تحقیقات دقیق و عمیق، مستند و بی‌طرفانه کاملاً خالی است. اما نظریه‌پردازان و آزادی‌خواهان و مشروطه‌طلبان، هر کدام از فرهنگ و تمدن غربی، برداشتی خاص داشتند و از اصلاحات اجتماعی و نوگرایی به شیوهٔ اروپایی تعریفی روشن نداشتند و شاید نظر داریوش آشوری در مجلهٔ «فصل کتاب» تحت عنوان «ظاهر و باطن تجربهٔ تاریخی ما در رویارویی با غرب»، بیان‌گر آن وضعیت باشد که «پس برآستی ما در تاریکی دست به این فیل می‌سودیم و دست هر یک از ما به هر جای آن می‌خورد، گمان می‌کردیم که فیل همان است: یکی رمز چیرگی و برتری اروپاییان را در آزادی‌های سیاسی و اجتماعی‌شان می‌دید و در حکومت قانون، یکی در علم، یکی در صنعت...»^۱. با این حال، مشکل اصلی، تنها نشناختن تمام و کمال فرهنگ و تمدن غربی نبود، بلکه نبودن زمینه‌های مناسب اجتماعی و فرهنگی و سیاسی جامعهٔ ایران نیز از موانع بزرگ محسوب می‌شد که به همراه عدم توجه و دقت روشن‌فکران و آزادی‌خواهان ما بدان شرایط و اوضاع، معضل را مضاعف کرده بود.

از سویی، روشن‌فکران و نواندیشان ایرانی، به جز ناکامی در چگونگی شناخت و «طرح اراییهٔ برداشت‌های خود از فرهنگ و مدنیت» غربی، به دلیل مبارزه با استبداد داخلی و هم‌زمان، مبارزه با استعمار خارجی، دچار نوعی تناقض و تضاد شدند. بدین ترتیب روشن‌فکر ما از یک سو، با پذیرفتن فرهنگ غربی، متجدد و نوحواه بود و از سوی دیگر در مبارزه با استعمار، در پی احیای اغراق‌آمیز افتخارات کهن، و این با واقعیت جامعه و واقعیت‌های تازه، هم‌خوانی نداشت. بنابراین جدا از این که به قولی «صدر تجددگرایی ما، ذیل تجددگرایی غرب بود»^۲، فرهنگ و تمدن اروپایی با دو رویهٔ استعمار و میراث علمی و فرهنگی، خودش را به ما نشان داد؛ از این رو، دو رویه بودن فرهنگ غربی و برخوردهای تناقض‌آمیز روشن‌فکران ما باعث شد، که فرهنگ و تمدن

غربی، نه تنها بدرستی شناخته نشود، بلکه مشکلات تاریخی و فرهنگی و سیاسی ایجاد کند، که هنوز هم در رابطه «ما و غرب» وجود دارد.

بنابراین، روشن‌فکران ایرانی با وجود این پیش‌داوری‌ها، تناقضات، موانع و مشکلات، سعی کردند که در «ایرانیزه» و «اسلامیزه» کردن فرهنگ و تمدن اروپایی برآیند که بعدها در چنبره مباحث «مشروطه‌طلبی» و «مشروع‌خواهی» و مسایل دیگر گرفتار شدند و «تراژدی» آن به نوعی دیگر هنوز هم ادامه دارد.

فرّخی با اطمینان کامل به عقیده مسلکی و سبک سیاسی - انتقادی و نیز با درک ضرورت‌گرایی و اخذ تمدن و فرهنگ اروپایی، اگرچه از تضادها و تناقضاتی که بعدها گریبان‌گیر نظریه‌پردازان و روشن‌فکران مشروطه طلب و آزادی‌خواه می‌شود بی‌خبر بود، به انقلاب فکری و اصلاحات زیربنایی می‌اندیشید و در مبارزات سیاسی و قلمی خود، بدان می‌پرداخت. از این‌رو به لحاظ بسامد موضوعی نیز بیش‌ترین مطالب و مضامین سرمقاله‌های وی (بدون احتساب «اخبار مهمّه» و «در پارلمان»)، پس از «انتقادات مستقیم علیه حکومت و دولت خودکامه و مجلس پوشالی» (۲۵/۵۴٪) شامل مسایل مربوط به «اصلاح‌طلبی، آرمان‌خواهی و موانع و مشکلات آن در ایران» (۱۹/۶۶٪) است، که اگر سرمقالات مسایل اجتماعی، فرهنگی و تربیتی» (۱۰/۵۷٪) و «مسایل اقتصادی و مالی» (۸/۸۴٪) را که در برگیرنده بعضی دیدگاه‌های وی در زمینه اصلاحات گوناگون است در نظر بگیریم، بیش از (۶۰٪) مطالب سرمقاله‌ها و روزنامه‌های طوفان، در این زمینه است و این البته بیان‌گر توجه فراوان فرّخی به اصلاحات و انقلاب فکری و اجتماعی است.

فرّخی در این گونه سرمقاله‌ها، با نگاه انتقادی ضمن این که ریشه‌ها و عوامل ناکامی مشروطیت را تحلیل و بررسی می‌کند، منظورش را از اصلاحات با اشاره به مفاهیم و مصادیق آن توضیح می‌دهد و اولویت‌های اصلاحات انقلابی و فکری را معرفی می‌کند. در بعضی از این مقاله‌ها ضمن اشاره به زمینه‌های عقب ماندگی و رکود اجتماعی ایران در مقایسه با کشورهای غربی و برخی از کشورهای شرقی (که زودتر از ما به اصلاحات و نوگرایی پرداختند)، دیدگاه‌هایش را درباره تجدّد و نوگرایی به شیوه اروپایی شرح می‌دهد و نظرات موافقان و مخالفان را در این باره نقد و بررسی می‌کند.

بطور کلی، موضوع سرمقالات بررسی شده وی را در زمینه اصلاح‌طلبی و تجدّدخواهی به سه قسم می‌توان طبقه‌بندی کرد:

الف - موانع و مشکلات بر سر راه مشروطه خواهی، اصلاحات انقلابی و فکری؛

ب - ضرورت اصلاحات انقلابی و فکری و عوامل مؤثر در آن؛

ج - نوگرایی و شیوه‌های اخذ علوم و فنون غربی. نگارنده در این مقاله می‌کوشد، تا براساس نتایج بازخوانی، تجزیه و تحلیل مندرجات روزنامه‌ها و محتوای سرمقالات «طوفان» و اشعار فرّخی یزدی، به نقد و بررسی دیدگاه‌های وی دربارهٔ مباحث یاد شده بپردازد: در ضمن اشعار فرّخی یزدی در متن نیز به دیوان وی به کوشش حسین مسرت (۱۳۸۰) ارجاع شده است.

۱- موانع و مشکلات بر سر راه مشروطه‌خواهی، اصلاحات انقلابی و فکری

۱-۱ حکومت‌های مقتدر مرکزی «فعال مایشایی» و دولت‌های اشرافی

یکی از موانع بزرگ اصلاحات اجتماعی و سیاسی ایران، حکومت‌های اقتدارگرای متمرکز است، که به عقیدهٔ فرّخی زمینه‌ساز عقب افتادگی تاریخی ایران و موجب نبودن آزادی و استقلال واقعی است؛ زیرا با وجود این سیستم حکومتی، «امنیت معدوم، عدالت مفقود، دورهٔ فعال مایشایی مرتجعان تجدید شده، به اسم استقرار امنیت و تدمیر متمرّدان بسط نفوذ حکومت مرکزی، خود نیز مرتکب اقسام و انواع جنایات و معاصی می‌گردند».^۳ بنابراین حکومت‌های مستبد به انگیزهٔ ایجاد امنیت سطحی، آزادی‌های اجتماعی و انسانی را سلب می‌کنند و البته امنیت بدون آزادی، مانند سکوتی است که در قبرستان تولید شود. ملت ایران سالیان دراز از این قبیل امنیت‌ها و عدالت‌ها، که در زیر سایهٔ سلاطین مستبد و وزرای خود رأی تولید می‌شود برخوردار شده است؛ «آن چیزی را که امروز ملت ایران می‌خواهد، امنیتی است که به وسیلهٔ آن آزادی و حقوق مدنی تأمین می‌گردد».^۴ فرّخی در مذمت حکومت مقتدر مستبد و بعضی اشخاص معتقد بدان می‌گوید: «گروهی از شما اصلاح طلب، این همه خرابی‌های روزافزون را به دست زمام داری قوی‌الفکر و ثابت الاراده ممکن می‌پندارید!! غافل از این که یک نفر زمام‌دار، هر اندازه صاحب عزم و مدیر بوده باشد - چنان که دیده‌ایم - اخلاق و روحیات یک ملت را نمی‌تواند تغییر دهد».

از سوی دیگر، وجود دولت‌های اشرافی (بویژه پس از مشروطیت) که براساس «امتیازات القاب و پارک و دستگاه مادی و...» بر سر کار می‌آمدند و تقریباً موروثی بودند خود از موانع بزرگ اصلاحات بشمار می‌رفتند، چون در انتصاب کارگزاران آن، معیارهایی چون (اطلاعات شغلی، تحصیلات، وطن‌پرستی و علاقه‌مندی به ایران و...) اهمیت نداشت. فرّخی در شماره‌هایی زیاد از طوفان به انتقاد از این معضل می‌پردازد و عقیده

دارد که: «باید دست صاحبان القاب و امتیازات شخصی مالکان پارک و تجملات را از امور دولتی و ملّتی کوتاه کرده، زمام امور مملکت را به دست کسانی داد که به سعادت و ترقی ملّت و مملکت علاقه‌مند هستند».^۵

وی در مخالفت با حکومت اشراف و ثروتمندان، در رباعی زیر می‌سراید:

امروز خرابی وطن بی‌کم و کاست از ظلم توانگران و رنج فقر است
دانی، که خراب، کشور از اشراف است گویبی عدم موفقیت ز کجاست

البته فرّخی در جاهای دیگر، بنابه دیدگاه سوسیالیستی و به قصد حمایت از طبقات زحمت‌کش، به هر بهانه‌ای علیه متمولان و ثروتمندان استثمارگر سودجوی از خدا بی‌خبر، شدیداً انتقاد کرده است.

۱-۲ مجلس‌های پوشالی

فرّخی یکی از دلایل شکست «انقلاب ناقص» مشروطیت و عدم تحولات اساسی در مملکت را مجلس‌های تشریفاتی و وابسته می‌داند که به خواسته‌های ملّی و مصالح عمومی توجّهی ندارد. وی در این باره می‌نویسد:

«مجلس اول، دوم، سوم و چهارم، هر یک با کشمکش و جنگ‌هایی خونین، عمر خود را پایان رسانیده، با یک عالم طنطنه و شکوه، بدون این که کوچک‌ترین روزنه شادکامی و ترقی را به مردم نشان دهد، به نوبت زوال دوره تقنینیه را اعلام نمودند». بنابراین با این مجلس و با وجود این جهل و بی‌خبری عمومی «به شما اطمینان می‌دهیم، که این دست‌های کام‌طلب و این وکلایی که طرز انتخابات آن‌ها را بالمعاینه مشاهده می‌کنید، جز افزودن یک سطر سیاه به تاریخ بدبختی ایران کاری نخواهند کرد. امید به اصلاحات، چنین است که در این وضعیّت شمع اصلاحات در شهر خاموش، روشن گردد!»^۶

و در انتقاد از دوره فترت و ناامیدی از مجلس پنجم می‌سراید:

بر دوره فترت اعتباری نبود با مجلس پنجم افتخاری نبود
در فاصله این دو به صد مایوسی یک ذره مرا امیدواری نبود^۷

۱-۳ جهل و بی‌خبری و فساد و فقر عمومی

فرّخی عقیده دارد، هر چند حکومت‌های مستبد و دولت‌های خودکامه، هم‌واره بزرگ‌ترین سدّ اصلاحات و آزادی‌خواهی هستند، اما مردم ناآگاه و خرافاتی نیز بی‌تقصیر



نیستند؛ وی در سرمقاله «ملت هم مقصّر است»^۸، با درج رباعی ذیل در این باره می‌نویسد:

در دهر، چو ما کسی بدین ذلّت نیست
هست از طرف ملّت بی‌علم، قصور
وین ذلّت لایزال، بی‌علّت نیست
تقصیر، همین زجانب دولت نیست^۹

«راست است که زمامداران ایران، خدمتی شایان به ملت ننموده‌اند؛ صحیح است که اغلب سرپرستان سابق به واسطه عدم لیاقت و قابلیت، برای ما راه‌نمایی خوب نبوده‌اند؛ ولی با همه این‌ها، اختیارات همین صاحب منصبان بی‌قید، از طرف اهالی اعطا می‌گردید! مردم وقتی نمی‌خواهند از نعمت ترقی بهره‌ور شده و به اصطلاح آدم بشوند، از دست سیاستمداران که آن‌ها هم در دامن همین ملت تربیت شده‌اند، چه می‌آید؟! مردم باید اول قدرت حقیقی خود را بدست آوردند، آن‌گاه از اولیای وقت، اصلاح امور را عنفاً و جبراً طلب کنند».

فرّخی در همین مقاله با نکوهش بی‌سوادی، سستی، ضعف اخلاقی و تأکید بر از بین بردن صفتهای زشت ادامه می‌دهد: «می‌توانید با یک نهضت اجتماعی، اصلاحات اساسی را در این کشور بی‌سروسامان و در این خرابه‌ای که گنج‌های شایان، به زیر تل و خاک آن نهفته است شروع کرده، به اراده سالم، خود را از چنگال عفریت کسالت و بی‌کاری نجات دهید».

علاوه بر این، مشکل «فساد و فقر» نیز از موانع مهم رشد و توسعه است و فرّخی در جای جای روزنامه طوفان (بویژه در دوره دوم آن) فراوان بدان می‌پردازد؛ در جایی می‌نویسد: «دو اهریمن قوی و دشمن مخوف: فساد اخلاق و فقر، هر زمان زندگانی و حیات سراسر ادبار ما را تهدید می‌کند. اولی در رگ و پوست و تار و پود وجود جامعه نفوذ یافته و با تولید هزاران مرض جسمانی و روحانی، ما را به سمت فنا و زوال می‌کشاند. دومی، بلای جان اکثریت شده، ناله و افغان همه را به آسمان رسانیده است»^{۱۰}. در جایی دیگر درباره بیماری خطرناک «فساد اخلاق عمومی» می‌نویسد:

«می‌گوییم: آن راز نهفته و آن میکروب کشنده، که در رگ و پوست جامعه نفوذ یافته و مملکت را به هر جا که می‌خواهد می‌کشاند، فساد اخلاق عمومی است. هر ملّتی که این عارضه مهلک و مرض مسری گریبان‌گیر او شد، از چنگال فنا و اضمحلال نجات نیافت؛ همه جا، تاریخ برای این ادعا شواهدی ذکر می‌کند»، بنابراین با وجود این بی‌خبری‌ها و با فسادها امید به اصلاحات، خیالی خام است.^{۱۱}

چندی زهوس باده پرستی کردم
چون پای امیدواریم خورد به سنگ
می‌خوردم و از غرور مستی کردم
دیدم که عبث دراز دستی کردم^{۱۲}

۴-۱ عدم آشنایی با وظایف اجتماعی و قانونی و نبودن شایسته‌سالاری و وجود منفعت طلبی

یکی از موضوعاتی که فرّخی بویژه در دوره دوم، بیش از پیش بدان می‌پردازد، مسایل اجتماعی، فرهنگی، اخلاقی و تربیتی است؛ اگر در دوره اول، انتقادات سیاسی محور اصلی موضوعات طوفان بود، در دوره دوم، محور اصلی، مسایل اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی است؛ هرچند در این گونه موضوعات نیز در بیش‌تر موارد، شیوه و دیدگاه انتقادی و تحلیلی از یاد نمی‌رود.

فرّخی در این سرمقاله‌ها، علاوه بر ریشه‌یابی مشکلات اجتماعی و فرهنگی و سیاسی، دلایل قانون‌گریزی و واپس‌گرایی، سعی می‌کند به طریق آموزش عمومی، مردم را در جهت پرهیز از صفاتی زشت چون: بی‌توجهی به مسایل اجتماعی و سرنوشت سیاسی و منفعت طلبی و... ترغیب و نسبت به پیش‌رفت و ترقی کشور و جامعه خود علاقه‌مند کند. ناآگاهی عمومی و آشنا نبودن به وظایف اجتماعی و شهروندی و قانون‌گریزی یکی از مسایلی است که وی بدان تأکید کرده، می‌نویسد: «عدم آشنایی به وظیفه، یکی از معایب و نواقصی است که در روح افراد این مملکت، خاصه عناصر اداری تأثیری زیاد کرده، همه را دچار یک سستی و رخوت فوق‌العاده نموده است.

این وظیفه‌شناسی، باید از زندگانی خصوصی افراد شروع شده و به حیات اجتماعی منتهی گردد. بنابراین اول باید آدم درست کرد و بعد کار برای آدم. اما علت کلی این است که این قاعده، در شهر ما بالمره معکوس اجرا می‌شود یعنی: کار برای آدم درست می‌شود، نه آدم برای کار».^{۱۳}

زیرا:

فکر نوی از برای ما باید کرد و این شیوه کهنه را رها باید کرد
با زور مجازات و فشار قانون ما را به وظیفه آشنا باید کرد^{۱۴}

اما یکی از مشکلات نظام اداری و مدیریتی ما - که متأسفانه تاکنون هم ادامه دارد و موجب هرج و مرج اجتماعی است - «عدم شایسته‌سالاری» است، که فرّخی نیز توجهی خاص بدان دارد و در طوفان^{۱۵} در این باره می‌نویسد: «مکرر دیده شده است که در این مملکت، مثلاً متخصص شغل سمساری را به رنگ‌رزی گماشته و یا این که کسی که از هیچ علمی سررشته نداشته، معلم فیزیک و شیمی کرده‌اند و بالجمله: تاجر، عضو اداره؛ بی‌کار، سیاسی؛ معلم، قاضی؛ مهندس، دیپلمات؛ خلاصه هر کس برای هر کاری که نمی‌دانسته، لایق و سزاوار شمرده شده است». البته این نبودن شایسته‌سالاری و بی‌تخصصی، بیش‌تر از روحیه منفعت‌طلبی و باندبازی ریشه می‌گیرد و خود زمینه



گسترش انواع پارتی بازی، رشوه ستانی و تبعیض و عوام فریبی و ظاهرسازی را نیز فراهم می‌کند.^{۱۶}

۱-۵ نبودن احزاب و گروه‌های مسلکی و با مرام مشخص و وجود اختلاف نظرها درباره اصلاحات و مشروطیت

فرّخی در سرمقاله «مردم بی‌مسلک»^{۱۷}، ضمن درج رباعی زیر در این باره عقیده دارد که:

ای کاش من و تو را کمی مدرک بود خودخواهی هر دو، پر نبود، اندک بود
جای همه نام‌های حزبی ای کاش این مردم خود پرست را مسلک بود^{۱۸}

فرّخی جنبش مشروطه و حرکت اصلاح طلبی را در ایران، چون درخت کهن سال آرزو می‌داند که در ذهن افراد جامعه به اشکال مختلف ریشه دوانیده و هر کس به هر گونه‌ای از آن برداشت می‌کند. از سوی دیگر خود اصلاح‌گران نیز برای منافع شخصی و باندبازی خود تلاش می‌کنند.^{۱۹}

فرّخی در جای دیگر، در حالی که یکی از دلایل شکست مشروطه (مقدمه بی‌نتیجه) را عدم احزاب، تشکلهای اجتماعی و سیاسی شناس‌نامه‌دار می‌داند، اشاره می‌کند که: «راست است که ایران مشروطه شد، ولی مشروطه بدون اقتدارات ملی و تشکیلات اجتماعی، مشروطه بی‌حزب و آزادی و خلاصه مشروطه بی‌اصلاح و ترقی...»^{۲۰}

۲- اصول اصلاحات انقلابی و فکری و عوامل مؤثر در آن

اگر چه پیش‌تر روشن‌فکران و آزادی خواهان این دوره، درباره ضرورت اصلاحات و تحولات فکری باهم توافق دارند، با این حال به لحاظ دیدگاه‌های فکری و عقیدتی و شیوه‌های اصلاح‌گری، با هم تفاوت دارند. فرّخی نیز به لحاظ دیدگاه مسلکی و گرایش سیاسی خود، جهت ایجاد زمینه‌های انقلاب فکری و اصلاحات اساسی، اصول و معیارهایی خاص را در نظر دارد که مهم‌ترین آن‌ها به شرح زیر است:

۲-۱ ضرورت آغاز اصلاحات از دولت

در مملکت ما این دولت است که متمرکز قدرت و ثروت است و همه امکانات و شرایط را در اختیار دارد؛ و از آن جا که قدرت و ثروت، در طول تاریخ از عوامل بسیار مهم ایجاد و دوام استبداد، خودرأیی و انواع فساد است، بنابراین اصلاحات واقعی باید از منبع قدرت و ثروت شروع شود.

فرّخی در مقاله‌ای تحت عنوان «عدم موقّیّت از کجاست؟»^{۲۱} در این باره می‌نویسد: «بالاخره به عقیده ما، اصلاحات در ایران بایستی از دولت شروع شود. قبل از همه چیز و پیش از هر اقدامی، باید اوّل اصلاحات را از حکومت شروع نمود و هر وقت حکومت وقت، قبل از هر اصلاحی ظظد را اصلاح نمود، ادارات جزء هم بالطّبع اصلاح خواهد شد».

بایستی از گذشته تجربه گرفت، اگر از ابتدای مشروطیّت تاکنون که حکومت اشرافی حکم‌فرما بوده است، از عملیّات خود نتیجه گرفته‌ایم، باز هم موفق خواهیم شد.^{۲۲}

البته فرّخی در سر مقاله «قدرت ملّت»^{۲۳} نیز تأکید می‌کند که تا وقتی متنفّذان محلی و حاکمان اشرافی بر سر کارند، اصلاحاتی صورت نخواهد گرفت و ملّت به آرمان‌هایش نخواهد رسید. با این حال، منظور فرّخی تنها تغییر حکومت و دولت‌ها نیست، زیرا این گمان باطل است که با تغییر شکل حکومت و جابه‌جایی حاکمان اصلاحاتی صورت می‌گیرد. فرّخی در این باره می‌نویسد: «زمانی، تصوّر کردیم: تغییر اصول حکومت، دردهای ملّت را دوا خواهد کرد. جنبش نمود داده، با یک فداکاری فوق‌العاده، اساس حکومت استبدادی را برهم زده، مشروطیّت را برقرار نمودیم؛ با آن جا هم موقّیّت حاصل نشد، زیرا حرکت‌ها و تلاش‌های ما اصولی و مبنایی نبوده است».^{۲۴}

۲-۲ ضرورت اصلاحات اساسی و کسب آزادی و استقلال به دست مردم و با قدرت ملّت

فرّخی در مواردی زیاد از جمله در سرمقاله «قدرت ملّت»^{۲۵}، براین نکته پافشاری می‌کند که آزادی و استقلال و تحولات اجتماعی و سیاسی در یک مملکت تنها از طریق آزادی عمومی و نیروی مردمی بدست می‌آید؛ زیرا:

ما دایره کثرت و قلّت هستیم	ما آینه عزّت و ذلّت هستیم
ما طلب حکومت مقتدری	ما طالب اقتدار ملّت هستیم ^{۲۶}

یا:

ما طعنه زن مقام مردی نشویم	چون باد، اسیر هرزه گردی نشویم
اما نبود گناه در پیش عموم	گر معتقد قدرت فردی نشویم ^{۲۷}

بنابراین، نه تنها برای نابودی دیکتاتوری داخلی و برقراری اصلاحات اصولی، قدرت ملّت ضروری است و بس، بلکه برای بیرون راندن استعمار خارجی و استقرار استقلال واقعی هم؛ زیرا «اگر ملّت مقتدر بشود؛ اگر مردم بتوانند این اقتدارات پوچ



[حکومت مستبد مقتدر] را بدرود گویند و اختیار امور را علناً در دست خود بگیرند؛ اگر اهالی ایران بخواهند فی الحقیقه از حقوق اساسی ملی استفاده نموده و به قدرت خودسرانه هر حکومتی سر تسلیم فرود نیاورند، اصلاحات، خیلی سریع‌تر و زودتر قدم به عرصه وجود و نمود می‌گذارد. شما مردم را آزاد بگذارید؛ شما شخص پرستی و اقتدار شخصی را دور بیندازید، تا ملت هم بتواند از اقتداری که طبیعتاً به او تفویض شده، برخوردار گردد».^{۲۸}

از سوی دیگر، مردم باید بدانند که اصلاحات حقیقی را باید از خود شروع کنند و برای کسب و حفظ قدرت واقعی، لازم است که شهامت، شجاعت و جرأت به خرج دهند؛ فرّخی در این باره می‌گوید:

«هر کس در جامعه، نفع و سهم می‌خواهد باید عرضه داشته باشد، جرأت داشته باشد و نگذارد دیگران قسمت او را ببرند و بخورند...».^{۲۹}

۲-۳ ضرورت انقلابی خونین برای ایجاد اصلاحات واقعی و تحولات فکری

آنان که زخون، دو دست، رنگین کردند آزادی حق خویش، تأمین کردند دارند در انظار ملل، حق حیات آن قوم که انقلاب خونین کردند^{۳۰}

فرّخی در این باره می‌نویسد: «اما اگر معتقد باشید که قطرات خون، لکه‌هایی سیاه که دامان جامعه ما را آلوده به هزاران کثافت پاک نشدنی نموده است، محو می‌کند؛ اگر اعتراف کنید که سیلاب خون، عظمت و اقتدار ایران را در میان دنیا اعلام خواهد نمود! یا اگر بخشش و عفو گناهان جبران‌ناپذیر خود را که در نتیجه سیاه کاری‌های اخلاقی، روح شما را معذب داشته است در ریزش جوی‌های خون بدانید، ما را با شما حرفی نبوده و شاید همین جا، قلم را شکسته و به کناری می‌نشستیم!؟»

و در جایی دیگر از این سرمقاله^{۳۱} با اشاره به این که اصلاحات واقعی، کار یکی، دو نفر نیست و به تحولات فکری و دگرگونی‌های اجتماعی بستگی دارد، می‌نویسد:

«یک نفر زمام‌دار، هر اندازه صاحب عزم و مدیر بوده باشد و صاحب اراده‌ای نافذ و هر قدر مؤثر باشد، مسلمات و عاداتی را که در زوایای دماغ یک قوم، متلون و متمکن و جای‌گزین شده است، متزلزل و نابود نخواهد نمود.

بنابراین، تنها با نهضت ملی (جنبش اجتماعی خونین) مردم می‌توانند به حقوق حقه خود و آزادی قانونی دست یابند.

۴-۲ ضرورت وجود احزاب دارای مسلک مشخص

فرّخی در بسیاری از مقالات و اشعار خود ضمن این که یکی از علل شکست مشروطیت را نبودن احزاب و گروه‌های فکری و مسلکی پای‌دار می‌داند، آن را برای انقلاب درونی و اصلاحات اساسی اجتماعی نیز کاملاً ضروری می‌داند. برای نمونه در مقاله «مردم بی‌مسلک»^{۳۲}، می‌نویسد: «از مردم بی‌مسلک و لیدرهای بی‌پرنسیب و قاعده، چطور می‌توان پیشرفت مملکت را امیدوار بود؟ و بالاخره، تا این بی‌تیپی و بی‌مسلکی در جامعه حکم فرماست و تا وقتی که همه، از دولت‌های وقت، همه چیز را فردا فرد می‌خواهیم، هیچ یک از ضروری‌ترین حوایج ما انجام داده نمی‌شود».

۳- شیوه‌های نوگرایی و اخذ علوم و فنون غربی

دیدگاه‌های فرّخی درباره مفهوم تجدد، برطرف کردن موانع و فراهم کردن زمینه‌های نوگرایی و ترقی و نیز مبانی و شیوه‌های اخذ فرهنگ و تمدن غربی و هم‌چنین آسیب‌ها و خطرات احتمالی آن در مقالاتی مختلف بیان شده است. وی در تعریف «تجدد» می‌گوید: «تجدد به زعم ما عبارت است از: آشنایی به اصول تمدن اروپایی امروز و اتخاذ طرز زندگانی مادی آن‌ها، برای بهبودی اوضاع فعلی ایران. ما و هر متحرک حساسی که شعور ذاتی نیز داشته باشد، با آن موافق هستیم و هیچ‌گونه بحث و اشکال یا اختلاف و نزاع هم با دیگران در قبول این فکر اساسی نداشته و نخواهیم داشت».^{۳۳}

فرّخی در جای دیگر، ضمن اشاره به برداشت‌های نادرست از مفهوم تجدد می‌نویسد: تجدد عبارت از تحقیر افکار عامّه و توهین به مقدّسات ملی یا استعمال بی-جهت لغات بیگانه، در ضمن کلمات سلیس فارسی و اعتقاد قلبی به قبول الفبای لاتین در زبان مادری نیست.

وی ابتدا برای جلب توجه روشن‌فکران و حتی عامّه مردم، به ضرورت نوگرایی و ترقی تأکید می‌کند و می‌نویسد: اصولاً «رشد و نمو از خواصّ ذاتی و طبیعی هر موجود زنده و ذی حیات است و هیچ قوّه‌ای برای جلوگیری از ترقی موجوداتی که خدا و طبیعت، خاصیت رشد و کمال را به آن‌ها اعطا نموده‌اند، قادر نیست».^{۳۴} اما در کشور ما، به دلایل اجتماعی و سیاسی، از آغاز مشروطیت، «تجدد» با مانع بزرگ «ارتجاع» روبه‌رو شده، بطوری که «هنوز کشمکش این دو حریف زورمند، خاتمه نیافته است».^{۳۵}

اما واقعیت این است که: «ما که چندین هزار سال از اروپا و امریکا عقب افتاده و چون خفته‌ای بی‌خبر، از کاروان مدنیت وامانده‌ایم، هر کدام خودمان را بی‌زماریک



[بیسمارک] عصر دانسته، خیال می‌کنیم با این حرف‌ها و یاوه‌سرایی‌ها، می‌توانیم راه نجاتی پیدا نماییم».^{۳۶}

در حالی که بسیاری از کشورها نیز چون ما دچار رکود اقتصادی و مشکلات اجتماعی و فرهنگی بودند، اما با شیوه‌های علمی و ابزارهای مؤثر به درمان آن‌ها پرداختند. البته این نکته را نباید فراموش کرد: همان قدر که پیشرفت‌های علمی و اقتصادی اهمیت دارد و باید در جهت دستیابی به آن‌ها از تجربیات کشورهای متمدن بهره ببریم، پرداختن به مسایل اجتماعی و سیاسی نیز اهمیت دارد. اما متأسفانه متجاوز از بیست سال از عمر مشروطیت و بیداری ایران می‌گذرد و در این مدت طولانی، اروپایی‌ها و آسیایی‌ها هر یک به نوبه خود از بوستان ترقی و مدنیت گلی چیده و رفته‌اند، ولی در این سال‌های عزیز و قیمتی، ما چه کرده‌ایم؟ هیچ فکر کرده‌ایم که به این زندگی سراسر رنج و تعب باید خاتمه داد؟»^{۳۷}

هرگز دل ما غمین زبیش و کم نیست گر بیش و اگر کم، دل ما را غم نیست
اسباب حیات، نیست غیر از یک دم آن نیز دمی باشد و دیگر دم نیست^{۳۸}

۳-۱ موانع و زمینه‌های نوگرایی

فرّخی بخشی زیاد از مقالات خود را در زمینه نوگرایی و ترقی، به برطرف کردن موانع و فراهم کردن زمینه‌های آن اختصاص می‌دهد. وی مهم‌ترین موانع نوگرایی را عدم تحولات فکری و درونی عمومی و جهل و بی‌خبری و خرافه‌زدگی مردم و مشکل اصول و شیوه‌های تربیتی و ندانم کاری و بی‌برنامگی‌های پیش‌روان ترقی و تجدّد در ایران می‌داند و می‌نویسد: «ولی هزاران علت سیاسی، نژادی و تربیتی که اهم آن‌ها، بی‌اطلاعی و جهالت پیش‌روان سیر ترقی بود، ما را از ترقی بازداشته و چون سیره و سلوک قدیمی نیز بی‌اعتبار مانده بود، از لحاظ اقتصاد و تربیت واپس نشستیم و خلاصه روش کبک را نیاموخته، شیوه خود را هم فراموش کردیم».^{۳۹} یکی از مشکلات اساسی ایران در راه ترقی و پیشرفت، تعصبات جاهلی، خرافات پرستی و اوهام‌گرایی است که بدون توجه به آن، زمینه ایجاد اصلاحات و نوگرایی فراهم نمی‌شود. نظر فرّخی در این باره چنین است: «معتقدیم که امروز نیز روحانیون فکور و متجدّد ایران، با آن طبقه که از نام روحانیت استفاده نموده یا پای بند به خرافاتی است، راجع به تقدّس اصلی و اصول دیانت اسلامی مباحثه کرده و به آن‌ها تذکر دهند که محیط امروز باید متناسب با زندگانی سایر ملل گردیده و بالفرض اگر در صدراسلام، با شمشیر و تیر کمان جنگ می‌کردند، امروز نمی‌توان بدان سلاح مسلح شد؛ از این رو ملت ایران با حفظ اصول و

مبانی دینی باید به اصلاح اخلاق و اندیشه و کار و رفتارهای شهروندی خود پردازد، زیرا هر چند «اقوام، مقهور دیانت هستند، دیانت نیز مقهور احتیاجات اقوام است».^{۴۰}

از سویی ترقی و مدنیت، بدون تربیت صحیح خانوادگی، رشد و تکامل اجتماعی افراد و بدون استقرار آزادی‌های سیاسی، ایجاد نمی‌شود. اما فراهم کردن زمینه‌های اصلاحات یاد شده، بدون بسترسازی و وجود گروه روشن فکر و آزادی خواه ممکن نیست. البته این طبقات آزادی خواه متنقد، باید ضمن توجه به اوضاع جهانی و سرعت زیاد ترقی تمدن بشری، زمینه‌های نوگرایی و تحولات فکری را فراهم کنند، زیرا از سویی پیشرفت سریع اهالی مغرب زمین، مجال این تفکر و دقت را به او نداده، بلکه فرصت مطالعه در کیفیات آن را نیز به ما نخواهد داد، از سویی دیگر حیات تدریجی و زندگی تکاملی، مللی را می‌تواند سعادت‌مند کند که ریشه تربیت و طرز تفکر آن‌ها سالم و مزاج جامعه، مستعد پذیرفتن نمو و رشد طبیعی باشد، ولی قومی که در تمام اوراق زندگی آن‌ها از دیباچه تا خاتمه، یک سطر برجسته، چشم شمارا خیره نمی‌کند و جز وهم و تعصب جاهلانه در افکار اکثریت آن چیزی نمی‌یابید، با کدام معنی و منطق و به اتکای کدام اراده ملی و طبیعی در قوس ترقی صعود خواهد کرد».^{۴۱}

۲-۳ سرعت تحول و توجه به جغرافیای کلام و الگو گرفتن از ژاپن

وضعیت و شرایط اجتماعی و سیاسی سنتی ایران برای تجدّد و تحول، به شیوه اروپایی مناسب نیست و نمی‌توان از کشورهای غربی مستقیماً الگو گرفت. از این رو باید به سراغ کشورهای شرقی - که شرایط کشور ما را دارد - برویم؛ به عنوان مثال کشور «ژاپن». فرّخی در مقاله‌ای اظهار می‌دارد که کشور ژاپن با این که دارای یک تمدن بسیار سنتی و خرافی و مخصوص بود، از شصت سال پیش [از زمان فرّخی] تصمیم گرفت از تمدن غربی اقتباس کند. از این رو، دانش آموختگان و روشن‌فکران خود را واداشتند تا از چگونگی پیشرفت‌های علمی و اقتصادی اروپایی تجربه بیندوزند.

انقلاب مادی و معنوی ژاپن، از سال (۱۸۶۸ م) شروع شده و این کشور با اقتباس قطعی از اصول تمدن اروپا و مزایای حقیقی آن، به سرعت برق در مرحله ترقی داخل گشت. ژاپنی‌ها احساس نمودند که برای اخذ معارف، صنعت و فکر اروپایی و سایر محسّنات آنان، باید با اروپایی‌ها آشنا و مربوط شد و به قول یکی از بزرگان این مملکت از تمام مقدمات تمدن و اصول تجدّد غرب، فقط آنچه که خوب و مطابق احتیاجات وطن است، باید اتخاذ نمود و بدین لحاظ ژاپنی‌ها هر سال چند صد نفر محصل به اروپا فرستاده و از طرفی به واسطه قانون مهاجرت، اروپایی‌ها را به مملکت خود دعوت



نمودند. بنابراین ملت ایران نیز برای تهیّه انقلابات علمی و عملی خود محتاج به قبول قسمتی از آن مقدمات است و به عقیده ما، راه رسیدن به مطلوب یعنی: آن انقلاب فکری و تجدّی که ما و شما و همه می‌گوییم، این است که اروپاییان با ایران و ایرانی‌ها با اهالی مغرب آشنا شده‌اند و لازم است تا اهالی این مملکت از طرز تعلیم صنعت، تجارت، فلاح و خلاصه از شکل فکر کردن آن‌ها مطلع و آگاه شوند.^{۴۲}

۳-۳ اولویّت‌ها و شیوه‌های نوگرایی و آشنایی با تمدن اروپایی

از نگاه فرّی، اولویّت اصلی در تجدّد و ترقی ایران، این است که: ابتدا باید موقعیّت و وضعیّت کشور را بخوبی مطالعه کنیم و موانع و مشکلات را بشناسیم، سپس بطور اصولی به تحولات اجتماعی و مدیریتی مملکت پردازیم و بدانیم که «تا اساس زندگانی یک قوم بر پایه متین و محکم گذارده نشود و تا اصول تربیتی و روحی مردم عوض نشده و همان طرز فکر و اراده‌ای که در دیگران وسایل ترقی را ایجاد نموده است، در میان ما حکم فرما و واجب شمرده نشود، هیچ اصلاحاتی پای‌دار و بادوام نخواهد ماند.

باید عزم، اراده، قوّت نفس، محاسن اخلاق، شکل تربیت، شیوه فکر کردن و به عمل گذاردن را به مردم آموخته، در روحيات و کلیات زندگانی مردم تبدلات و انقلاباتی ایجاد کنند و گرنه همیشه و همه وقت، این بیت سعدی برای ما مصداق پیدا می‌کند که:

خانه از پای بست ویران است خواجه در بند نقش ایوان است^{۴۳}

زیرا:

هر خانه که شادیش به جز غم نبود ویرانی آن خرابه، پر، کم نبود

نقش در و دیوار، ندارد حاصل از بهر عمارتی که محکم نبود^{۴۴}

اما، پس از رفع موانع و ایجاد زمینه‌ها و شناخت اولویّت‌ها باید غرب را بشناسیم و لازم است بدانیم که «وسیله این معرفت و آشنایی چیست؟ زندگی اروپایی را در ایران سهل نمودن، قانون مهاجرت تصویب کردن، محصل به فرنگستان فرستادن، به خارجیان امنیّت مالی و قضایی دادن، خطّ آهن کشیدن و بالاخره هر گونه وسیله‌ای که می‌تواند ایران را با فکر اروپایی آشنا نماید، باید گرفته و از آسان‌تر آن شروع به کار کرد». اما این‌ها که می‌خواهند پیش‌رو قافله اصلاح و تجدّد شناخته شوند، باید خود را برای هرگونه مبارزه با مخالفان آماده نموده و در ضمن توجّه نمایند که از تمدن مغرب و آشنایی با اروپاییان، نصیب ما، فساد و معایب اخلاقی آن‌ها نشده و به دلیل این که

روحیات ایرانی و محیط اجتماعی ما با دیگران در حال حاضر اختلاف کلی دارد، مواظب باشند که آن ارتباط و آشنایی با وضعی متناسب انجام پذیرد».^{۴۵}

فرّخی دربارهٔ شرایط و شیوه‌های عملی آشنایی و ارتباط با غرب عقیده دارد:

الف - شایستگی فکری و علمی رهبران اصلاح‌گری و پیش‌روان نوگرایی؛

ب - فراهم کردن زمینه‌های آموزش عمومی و رشد فکری عامه مردم و آشنایی با جنبه‌های تمدّن امروزی از طریق مدرسه و دانش‌گاه؛

ج - استفاده از مستشاران و متخصصان خارجی بصورت گزینشی و تحت نظر سرپرستان آگاه تا زمان بازگشت محصلان ما از تحصیل در اروپا؛

د - فراهم شدن زمینهٔ حکومت ملی و آزادی‌های اجتماعی و سیاسی و فعالیت احزاب و گروه‌های سیاسی، زیرا اگر مشروطهٔ ایران را به حزبی مقتدر و ملی که هواخواه تصمیم‌صنایع و علوم اروپایی و محاسن تربیت غربی باشد، تقویت نمودند، می‌توان گفت: هم زمینه‌ها و زیرساخت‌های ترقی و تجدد واقعی ایران، فراهم شده و هم فعالیت‌های عملی صورت گرفته است.

۳-۴ آسیب‌های تجددگرایی

اما تجددگرایی نیز چون هر حرکت اصلاحی و انقلابی دیگر در صورت بی‌توجهی به فرهنگ بومی و نشناختن چهرهٔ حقیقی غرب و بدون فراهم کردن زمینه‌ها و شیوه‌های متناسب با آن، بی‌شک آسیب‌ها و مشکلاتی چون: نفوذ استعمار خارجی، آسیب دیدن هویت ملی و دینی، تقلید و تشبّه بیگانه و فسادهای اخلاقی و... را در پی خواهد داشت.

یکی از آن مشکلات احتمالی در رویارویی تجددگرایی و سنت خواهی، «تجدد و ترقی تحمیلی» است، که فرّخی در این باره می‌نویسد: «یک دسته با اتخاذ رویهٔ زور و دیکتاتوری می‌خواهند تجدد و ترقی را به مردم بیاموزند و طبقهٔ دیگر با ترویج خرافات و موهومات و قید کهنه پرستی قدیمی، سعی می‌کنند در جلوی سیل ترقی، سدّی سالفه استوار نموده، با همان افکاری که در قرون [گذشته] حکم‌فرمایی می‌کرد، اکنون نیز نیات و مقاصد خود را انجام دهند...»، اما باید دانست که: توقف و واماندگی در ناموس زندگی اجتماعی و فردی، هیچ معنی و مفهومی ندارد و اگر موجودی ترقی نمود، قطعاً به قهقرا و رو به زوال می‌رود و در این نکته که اگر ما جلو نرویم و در میدان تنازع با اسلحهٔ دیگران مسلّح نشویم، در حقیقت به مرگ و نیستی خود کمک کرده‌ایم، جای شک و تردید نیست.



با این حال، تحمیل تجدد و ترقی هم درست نیست، زیرا: «آن که صلاح خود را در زندگی نمی‌فهمد، باید به او فهماند. ما معتقدیم که به فرض قبول مرض برای جامعهٔ مریض، طیب، حاذق و تشخیص او لااقل باید محرز و مسلم باشد؛ یعنی: اگر ثابت باشد که مملکت مریض و محتاج معالجه است، ناچار اطلاع و حذاقت عوامل متنقد، یا طبیبی که می‌خواهند دوی تجدد و ترقی را به او تحمیل نمایند، باید به ثبوت رسیده باشد. به عبارت دیگر، در وهلهٔ اول، تشخیص مرض برای آن‌ها قطعی بوده و راه علاج ناقص نباشد».^{۴۶}

از مشکلات دیگر در این زمینه، پدیدهٔ «تقلید و تشبیه» است، که به نظر فرخی، یکی از ویژگی‌های فرهنگی ما شده و تنها به دلیل تجددگرایی نیست. وی در این باره چنین می‌نویسد: «ولی جان کلام این جاست، که فکر تقلید و تحمّل زور و جبر بیش‌تر از هر چیز، بر اخلاق ما فایق و مسلط است و برای خوش آمد این و آن صحبت کردن و خویشتن را آیینۀ روح دیگران نشان دادن، ذاتی و خصیصۀ فطری ما شده است و گرنه، آشنایی با تجدد و اکتساب مبانی و اصول ترقی اروپایی از جمله بدیهیاتی است که هیچ فکر سقیم و صحیحی با آن مغایرت و مخالفت ندارد...».^{۴۷}

نتایج

۱. مفهوم تجدّد و نوگرایی به شیوه اروپایی در دوره مشروطه، به دلیل نشناختن درست و برداشت‌های متفاوت، تناقضات و مشکلاتی بسیار ایجاد کرد.
۲. بالاترین بسامد موضوعی سرمقالات فرّخی (بیش از ۶۰٪) دربرگیرنده مسایل مربوط به اصلاحات گوناگون فکری، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی با نگاه تند انتقادی است.
۳. حکومت‌های مقتدر و تمرکزگرا، مجلس‌های پوشالی، جهل و بی‌خبری و فساد و فقر عمومی، قانون‌گریزی، نبودن شایسته‌سالاری و نظم اجتماعی و شهری و عدم احزاب و گروه‌های سیاسی از مهم‌ترین موانع اصلاحات اساسی و نوگرایی به شیوه‌های غربی در ایران است.
۴. اصلاحات اساسی باید از طریق اقدامی قاطع، به دست مردم و به وسیله احزاب سیاسی مشخص صورت بگیرد، تا با سرنگونی دولت متمرکزگرا به حکومت ملی بینجامد.
۵. تجدّد و نوگرایی یک اصل ذاتی و طبیعی بشری است، با این حال با موانع و برداشت‌های نادرست و آسیب‌هایی نیز روبه‌رو می‌شود.
۶. فرّخی مهم‌ترین موانع نوگرایی را عدم رشد فکری، اجتماعی، تربیتی و وجود جهل و بی‌خبری و خرافه‌زدگی عمومی، وضعیت مدیریت و بی‌برنامگی‌های پیش‌روان تجدّد در ایران می‌داند.
۷. مهم‌ترین اولویت در نوگرایی و اخذ فرهنگ و تمدن غربی، توجه به جغرافیای کلام، شناخت موقعیت و وضعیت ایران و الگو گرفتن از کشورهای شرقی همانند ایران (ژاپن) و بررسی موانع و مشکلات و سپس تحوّل در جنبه‌های اجتماعی و مدیریتی و فراهم کردن زمینه‌های آموزشی عمومی و برقراری آزادی‌های اجتماعی و سیاسی و فعالیت احزاب سیاسی است.
۸. از مهم‌ترین آسیب‌های احتمالی در مسیر تجدّدگرایی عبارت است از: بی‌توجهی به فرهنگ بومی، شناخت دقیق چهره حقیقی غرب، عدم بسترسازی اجتماعی و فرهنگی، تجدّد و ترقی تحمیلی و در رویارویی با تجدّدگرایی و سنت‌خواهی و پدیده تقلید و تشبه.

پی‌نوشت‌ها

۱. آجودانی، ۱۳۸۲: ۴۵۵.
۲. داوری اردکانی، ۱۳۷۶: ۵۶.
۳. س ۱، ش ۱۲.
۴. همان.
۵. س ۱، ش ۴۵، ص ۱.
۶. س ۳، ش ۲۰.
۷. دیوان: ۳۶۰.
۸. س ۲، ش ۱۰۲.
۹. دیوان: ۳۲۹.
۱۰. س ۶، ش ۴.
۱۱. س ۶، ش ۸.
۱۲. دیوان: ۲۵۱.
۱۳. س ۶، ش ۱۶.
۱۴. دیوان: ۳۳۶.
۱۵. س ۷، ش ۲.
۱۶. رک: س ۷، ش ۴۹.
۱۷. س ۳، ش ۲۱.
۱۸. دیوان: ۳۵۷.
۱۹. رک: س ۳، ش ۲۱.
۲۰. س ۶، ش ۲۳۸.
۲۱. س ۱، ش ۱۵.
۲۲. همان.
۲۳. س ۳، ش ۲۳.
۲۴. رک: س ۱، ش ۴۵.
۲۵. س ۳، ش ۲۳ و ۲۴.
۲۶. دیوان: ۳۸۲.
۲۷. دیوان: ۳۸۶.
۲۸. س ۳، ش ۲۴.
۲۹. س ۲، ش ۱۰۲.
۳۰. دیوان: ۳۴۹.
۳۱. س ۲، ش ۲.
۳۲. س ۳، ش ۲۱.
۳۳. س ۶، ش ۲۲۲.
۳۴. س ۶، ش ۲۱۹.
۳۵. همان، با اندکی تغییر و تصرف.
۳۶. س ۶، ش ۸.
۳۷. ش ۶، ش ۴.
۳۸. دیوان: ۳۳۱.
۳۹. س ۶، ش ۲۴۶.
۴۰. س ۶، ش ۲۵۲.
۴۱. س ۶، ش ۲۵۶.
۴۲. س ۶، ش ۲۵۷.
۴۳. س ۶، ش ۷۵.
۴۴. دیوان: ۲۳۲.
۴۵. س ۶، ش ۲۵۷.
۴۶. س ۶، ش ۲۱۹.
۴۷. س ۶، ش ۲۲۲.

کتاب‌نامه

۱. آجودانی ماشاءالله، «مشروطه ایرانی»، تهران: اختران، ۱۳۸۲.
۲. آشوری، داریوش، «ظاهر و باطن تجربه تاریخی ما در رویارویی با غرب»، مجله فصل کتاب، شماره اول، بهار ۱۳۷۶، چاپ لندن.
۳. داوری اردکانی، رضا، «صد سال سرگردانی در راه غربی شدن و تجدّد مآبی»، در کتاب «ما و غرب» (یادواره بیستمین سال گشت دکتر علی شریعتی)، حسن یوسفی اشکوری و...، تهران: انتشارات حسینیّه ارشاد، بهار ۱۳۷۶.
۴. صادق‌زاده، محمود، «نقد و تحلیل روزنامه‌ها و سرمقاله‌های طوفان فرّخی یزدی»، رساله دوره دکتری، چاپ نشده، دانش‌گاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران، ۱۳۸۳.
۵. فرّخی یزدی، محمّد، دیوان فرّخی یزدی، چاپ نهم، به اهتمام حسین مکی، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۹.
۶. فرّخی یزدی، محمّد، دیوان فرّخی یزدی، به کوشش حسین مسرت، تهران: نشر قطره، ۱۳۸۰.
۷. طوفان روزانه (دوره کامل، از س ۱، ش ۱، ۱۳۰۰/۶/۲ تا س ۸، بهمن ۱۳۰۷).
۸. معتمدنژاد، کاظم، «روش تحقیق در محتوای مطبوعات»، گیلان: دانش‌کده علوم ارتباطات اجتماعی، ۲۵۳۶ (۱۳۵۶).